



واکاوی تاریخی ملیت مادر امام رضا علیه السلام نجمه: بانویی یونانی تبار

پدیدآورده (ها) : طیبی، ناهید

علوم اجتماعی :: مطالعات اسلامی زنان و خانواده :: پاییز و زمستان 1394، سال دوم - شماره 3
از 25 تا 48

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1106969>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان

تاریخ دانلود : 28/04/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به [صفحه قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

مطالعات اسلامی زنان و خانواده
دوفصلنامه علمی-تخصصی
سال دوم- شماره سوم
پاییز و زمستان ۱۳۹۴

واکاوی تاریخی ملیت مادر امام رضا علیه السلام نجمه: بانویی یونانی تبار

ناهید طیبی^۱

چکیده

ملیت مادر امام رضا علیه السلام، به عنوان بحث حاشیه‌ای در منابع مطرح شده و دیدگاه‌های گوناگونی را برتافته است. بررسی ملیت بانو، نه تنها سبب کشف حقیقتی تاریخی می‌شود؛ بلکه زمینه‌ای برای ارائه فرضیه‌ای بزرگ‌تر و پاسخی عمیق‌تر به این پرسش می‌شود که چرا مادران هفت تن از ائمه علیهم السلام، کنیز و از ملیت‌های مختلفی بودند. در تحقیق حاضر، فرضیه یونانی بودن بانو نجمه که برای اولین بار مطرح شده، با بهره‌گیری از دلایل نقلی، قرائن و شواهد و با روش تحلیلی تاریخی بررسی می‌شود. دستاورد مقاله این است که بانو نجمه (آروی)، کنیز غیر عربی یونانی تبار، با رنگ روشن، چهره‌ای درخشان و موهای قرمز متمایل به زرد بوده که در نوبه می‌زیسته و از اقصای المغرب خریداری شده است. بعید نیست که اجداد ایشان از یونانی‌هایی باشند که به توصیه ارسطو توسط اسکندر به سقوترا مهاجرت کردند. وجود القاب شقراء، صفراء، صقرا و صقر، وصف مولدات و شگفتی اصحاب امام علیه السلام از خرید وی، سنت بقط که واژه‌ای هلنی است و غیره، از جمله دلایل و مؤیدات یونانی بودن او است.

واژه‌های کلیدی: مادران ائمه علیهم السلام، ملیت مادر امام رضا علیه السلام، نجمه، سقوترا، بقط، یونان

۱. فاضل حوزوی و دانشجوی دکتری رشته‌ی تاریخ اهل بیت علیهم السلام، جامعه‌المصطفی علیه السلام، tayyebi110@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۹۴/۹/۱۷ تاریخ تأیید: ۹۴/۱۱/۲۲

مقدمه

بررسی زندگانی مادران ائمه از آن لحاظ که قابلیت و ظرفیت های قابل توجهی داشته اند و توسط خداوند متعال برای حمل و پرورش امام معصوم گزینش شدند و نیز به دلیل نقش آفرینی آنان در موقعیت ها و شرایط حساس تاریخی و پایگاه معنوی و اخلاقی ضرورت دارد. گرچه گزارش های چندانی از کیفیت حضور و نقش آفرینی مادران ائمه در دسترس نیست؛ اما می توان با کنار هم قراردادن بُرش هایی از گزارش های تاریخی که در دسترس است و نیز ترسیم فضایی متکی بر مستندهای معتبر تاریخی به توصیف و تحلیل این نقش ها و در نهایت، واکوی شخصیت این بانوان پرداخت. اهمیت و جایگاه مادران ائمه علیهم السلام را با تحلیل تعابیری، مانند «الارحام المطهره» و انتساب ائمه علیهم السلام به مادرانشان با وصف اضافی «ابن النوبیه» و «ابن خیره الإماء» و غیره در روایات می توان اثبات کرد. در این میان، بازکاوی شخصیت مادر امام رضا علیه السلام به دلیل شخصیت معنوی بی نظیری و جایگاه ویژه فرزندش در قلب ایرانیان و تأثیری که در صورت اثبات ادعای نگارنده - درباره ملیت و تبار این بانو- بر پژوهش های بعدی خواهد داشت، اهمیت بیشتری دارد. پرسش اصلی این است که مادر امام رضا علیه السلام از کدام تبار است.

مسئله ملیت مادر امام رضا علیه السلام به دلیل آنکه برای نخستین بار به عنوان مسئله پژوهشی بررسی می شود، بدون پیشینه خاصی است؛ اما در طرح بحث آن می توان از منابع مربوط به شرح حال امام رضا علیه السلام بهره مند شد. از آثار مستقل درباره مادر امام رضا علیه السلام می توان به کتاب حمید احمدی (۱۳۸۷) اشاره کرد که در بسیاری از موارد بر مسئله اصلی، یعنی مادر امام علیه السلام متمرکز نشده است. بهاء الدین قهرمانی نژاد شائق (۱۳۹۰) نیز بخش مربوط به مادر امام رضا علیه السلام و مادر امام جواد علیه السلام از کتاب *مادران آسمانی* را در اثر مستقلی با عنوان *حضرت نجمه و خیزران* چاپ کرده است. این کتاب با استفاده از مشهورات، به نگارش در آمده و کمتر در آن به تحلیل و بررسی روایات موجود پرداخته شده است. افزون بر کتاب های یاد شده، به مقاله «مادر خورشید»، نگاشته محمدابراهیم احمدی (۱۳۸۵) نیز می توان اشاره کرد. اما هیچ یک از موارد یاد شده با محوریت مسئله ملیت بانو به نگارش در نیامده است و همین نکته، ضرورت پژوهش در این موضوع را بیشتر می کند. همچنین در صورت اثبات فرضیه پژوهشی نوشتار حاضر می توان تبیین علمی مناسبی از فرضیه جدیدی درباره ملیت بقیه مادران ائمه علیهم السلام و ارتباط آن با جهانی بودن دین اسلام و مسائل پس از ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الیه ارائه داد.

۱. بررسی دیدگاه‌هایی درباره ملیت مادر امام رضا (ع)

درباره ملیت مادر امام رضا (ع) تاکنون سه دیدگاه کلی مطرح شده است:

الف. مادر امام (ع) از اهالی آفریقا است که سکونت ایشان در سه منطقه بیان شده است:

۱. از اهالی نوبه (امامی خاتون آبادی، ۱۳۶۳، ص ۳۲) یا حبشی بودن ایشان: گفته شده سیاهی چهره امام رضا (ع)، میراثی از مادرش است: «آدم یضرب الی السواد» (البار، بی تا، ص ۷۱). به هر حال، با توجه به تعبیر «أُمُّه الحبشیه»، ملیت ایشان را حبشیه بیان کرده‌اند (یعقوبی، بی تا ج ۳، ص ۱۸۰؛ طبری، ۱۴۰۳، ج ۱۰، ص ۲۵۱؛ اشعری، ۱۳۶۰، ص ۲۳۵؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹، ج ۶، ص ۱۱۹؛ زوکلی، ۱۹۸۰، ج ۵، ص ۲۶).
۲. بانو از اهالی بونه است که با مرسی خزره (یا خزره) سه روز فاصله داشته و در سواحل آفریقا قرار دارد و در راستنساخ با نوبه اشتباه شده و به جای البونیه، النوبیه نوشته شده است (عطاردی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۹؛ رک. عطایی خراسانی، ۱۳۸۷، ص ۲۷).

۳. ایشان از اهالی شهر بندری مُرسی در الجزایر (شمال آفریقا) است. این احتمال داده می‌شود که پدر و مادر بانو از ماری فرانس یا مریسه اسپانیا به شمال آفریقا منتقل شده و ایشان در آنجا به دنیا آمده است (مهدی پور، ۱۳۷۴، ص ۸۴). البته در تاریخ بیهقی آمده است که شهر واقع شده در الجزایر، مریسه است، نه مرسی (بیهقی، ۱۳۶۱، ص ۳۴۵) که به طور یقین، افراد منسوب به این شهر را با اضافه یای نسبت، مریسه و مریسی گویند، نه مریسه و مریسه.

ب. ایشان غیر آفریقایی و سفیدپوست است. این ادعا به چند گونه مطرح شده است:

۱. از اهالی بندر ماری فرانس بودن بانو، به دلیل نسبت مریسه و یا مریسه ایشان (فاضل، ۱۳۴۷، ص ۶۱؛ محقق، ۱۳۵۷، ص ۱۲؛ قائمی، ۱۳۷۸، ص ۳۰-۳۱). بنا بر گفته فاضل، یاقوت حموی در معجم البلدان، مرسی را از شهرهای جزیره سیسیل می‌شمارد؛ مشخص است که این مرسی، همان بندر معروف ماری واقع در جنوب فرانسه است (فاضل، ۱۳۴۷، ص ۶۲). افزون بر جواد فاضل، نویسنده کتاب مختصر زندگانی پیشوای هشتم، با اشاره به همان نقل یاقوت حموی می‌نویسد: بعید نیست که این مرسی همان ماری، بندر معروف فرانسه باشد (محقق، ۱۳۵۷، ص ۱۲). همچنین علی قائمی، امر را دائر بر دو مکان دانسته و می‌نویسد: مادر امام رضا (ع) یا از اهالی نوبه (کشور مغرب) یا از اهالی ماری، بندری در جنوب فرانسه است؛ زیرا بر اساس آنچه یاقوت حموی می‌گوید مرسی از شهرهای جزیره سیسیل است (قائمی، ۱۳۷۸، ص ۳۰-۳۱). همچنین مهدی پور (۱۳۷۴)، این مطلب را تأیید کرده است. البته این نکته را باید در نظر داشت که بندر

مارسی فرانسه، ۶۰۰ سال قبل از میلاد توسط یونانی‌ها بنا نهاده شد و به آن «ماسالیا» می‌گفتند (رک. سایت جوان امروز و طریقه آنلاین، ۱۳۸۹)؛ اما اینکه آیا در قرن دوم هجری، این بندر با نام ماری یا ماسالیا معروف بوده است و یا اینکه تفاوت دو لفظ به خاطر تفاوت لهجه‌ها یا گویش‌ها است، به تحقیق بیشتری نیاز دارد و با وجود تلاش زیاد نگارنده، هنوز تاریخچه‌ای از زمان تغییر ماسالیا به ماری به دست نیامده است تا بتوان این ادعا را رد یا اثبات کرد.

۲. از اهالی شهر مرسیه (یا مریسه) در اندلس بودن بانو (مهدی پور، ۱۳۷۴، ص ۸۴): در صورتی که بپذیریم بندر ماری در فرانسه، همان «مرسیه» اندلس اسلامی باشد، باز این ادعا درست نیست؛ چرا که «مرسیه» را عبد الرحمن بن حکم اموی ساخته و او چند سال پس از شهادت امام رضا علیه السلام به جای پدرش، حکم به خلافت و امارت نشست (عطاردی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۲۶).

۳. ایرانی بودن مادر امام علیه السلام: این ادعا فقط توسط دکتر رضازاده شفق (۱۳۱۳) مطرح شده است. وی می‌نویسد: حضرت از طرف مادر، ایرانی بودند و مادرشان به کنیه أم ولد و موسوم به تُکتم از اشراف ایرانی بوده است. (رک. همان، ص ۷۴). ایشان در پانوشت اشاره می‌کند که «تکتم با ضمّ تاء شاید محرف دُخت یا دُخته و یا دُختم باشد و اسم مادر زرتشت، دوغه (دُغدوا) بوده و از سلاطین ماد، یکی دکنتی نام داشته (یوستی - نام‌های ایرانی)». وی برای مطلب خویش، افزون بر کتاب *عیون اخبار الرضا*، به کتاب دونالدسن^۱، با نام *مذهب شیعه*^۲ ارجاع می‌دهد (همان). در واقع، بر اساس این مقاله، نام تُکتم با «دُغدو» که نام مادر زرتشت است، از یک ریشه و اصل دانسته شده است. دُغدو، نامی به زبان پهلوی و در لغت، به معنای باکره و دوشیزه است. به نظر می‌رسد که کلمه اشراف عجم در روایات، سبب رخ دادن این اشتباه بزرگ شده باشد. پاسخ اینکه اولاً تعبیر اشراف عجم در روایات، مربوط به حُمیده، مادر امام کاظم علیه السلام و صاحب این کنیز است، نه خود ایشان. ثانیاً منظور از عجم، هر غیر عربی است که ایرانی هم می‌تواند باشد و لزوماً لفظ عجم، به معنای ایرانی نیست. ثالثاً در متن روایات، به عربی اصیل بودن نام تکتم تصریح شده است و نمی‌توان آن را محرف دانست. بنابراین، بانو نجمه، ایرانی نیست.

۴. مادر امام علیه السلام سندی است. این مطلب توسط سید جعفر مرتضی‌عاملی (۱۴۳۰، ج ۱۳،

1. Dwight M. Donaldson
2. The Shi'ite Religion

ص ۳۲۵)، پس از بیان این نکته مطرح شده که مادران هفت امام، کنیز هستند. ایشان مادر امام رضا علیه السلام را پسندی می‌دانند؛ ولی برای آن دلیل خاصی نمی‌آورند و به همین دلیل، قابل نقد و بررسی نیست. مرتضی عاملی در کتاب *حیة الامام الرضا علیه السلام* (۱۳۹۸)، بحثی از ملیت مادر امام علیه السلام نمی‌آورد؛ با اینکه مناسب بود در بخش اول کتاب، ایشان را معرفی می‌کرد.

فرضیه تحقیق حاضر این است که مادر امام رضا علیه السلام، یونانی تبار بوده و از اقصی المغرب خریداری شده است، نه آنکه اصالتاً اهل مغرب دور باشد. برای اثبات این ادعا، دلایل و مؤیداتی وجود دارد که در ادامه، ارائه خواهد شد.

۲. مفاهیم سازنده بحث

۲-۱. اُمّ وُلْد

در فقه اسلامی به کنیزی که به هر دلیلی به بردگی گرفته می‌شود، یا به واسطه جنگ یا غیر از آن و سپس از مولا و صاحب خود دارای فرزند می‌شود، «ام ولد» می‌گویند. «ام ولد»، یک اصطلاح فقهی است و از احکام فقهی مربوط به آن، این است که تا فرزند این کنیز زنده است، مولای وی حق فروش او را ندارد؛ مگر آنکه قیمت او، دینی بر گردن مولایش باشد و بدون فروش او نتواند دین خویش را ادا کند. همچنین جاریه پس از مرگ مولایش آزاد می‌شود و از اموال فرزندش به شمار خواهد آمد (علامه حلی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۷۵). از جمله احکام دیگر این کنیز، استیلا است؛ به این معنا که اگر کنیزی از مولایش صاحب فرزند شود، می‌تواند به واسطه فرزندش آزاد شود (مختاری و مرادی، ۱۳۷۷، ص ۲۳). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اطلبوا الاولاد من أمهات الاولاد فان فی ارحامهن البرکة؛ از اُم ولدها صاحب فرزند شوید که در رحم‌های آنان برکت وجود دارد» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۴۷۴).

۲-۲. مغرب

مغرب اسلامی یا مغرب عربی، سرزمین وسیعی از غرب مصر تا اقیانوس اطلس است که کشورهای کنونی لیبی، تونس، الجزایر، مغرب عربی (مراکش) و موریتانی را دربرمی‌گیرد (زغلول، ۱۹۶۴، ج ۱، ص ۶۱؛ رک. ناصری طاهری، ۱۳۸۸، ص ۳) و این با غرب و مغرب جغرافیایی تفاوت دارد. مسلمانان در دوران حکومت امویان در سال ۶۲ هـ / ۶۸۱ ق، به فرماندهی عقبه بن نافع (م ۶۳) وارد مغرب شدند و آن را فتح کردند و دولت دراسه (۴۹۳-۵۶۰) و سپس فاطمیون (۲۹۷-۵۶۷) ایجاد شد. در کتاب اطلس *دول العالم الاسلامی* آمده است که اتحاد مغرب و اندلس در زمان یوسف بن

است) و المغرب الاقصى (که کشور مراکش کنونی و موریتانی بر آن منطبق است) (همان). برخی، اقصى المغرب را دورترین نقطه اروپا دانسته‌اند (مهدوی ارفع، سایت ساعت عاشقی، ۹۱/۷/۳) که به نظر می‌رسد، به اشتباه، مغرب اصطلاحی در جغرافیای جهان اسلام را با غرب به معنای امروزی آن، یکسان در نظر گرفته است. نکته مهم اینکه «المغرب الاقصى»، نام منطقه‌ای جغرافیایی در سرزمین پهناور مغرب است؛ ولی تعبیر «اقصى المغرب» که در روایات مربوط به مادر امام رضا علیه السلام دیده می‌شود، تعبیر وصفی و به معنای دورترین قسمت مغرب است. از این رو، به دلیل آنکه خود مغرب اقصى، در غربی‌ترین قسمت مغرب اسلامی یا عربی قرار دارد، می‌توان غربی‌ترین قسمت المغرب الاقصى را به عنوان اقصى المغرب در نظر گرفت و بر این اساس گفت که مادر امام علیه السلام را از منطقه‌ای در سواحل اقیانوس اطلس خریداری کرده، به مدینه آورده و به خانواده امام فروخته‌اند. البته ایشان اهل این منطقه نبوده و فقط در آنجا به فروش رسیده است.



نگاره ماهواره‌ای از جزیره اصلی سُقطرا (ویکی پدیا)

۴-۲. مَوْلَدَه

در لغت، به معنای پدیده‌ای نواست که پیش از این موجود نبوده است. لغت پژوهان این اصطلاح را برای واژه‌های غیراصیل در زبان عربی هم به کار می‌برند؛ اما در تاریخ اسلام به فرد غیر عرب (عجم) که در سرزمین عربی و یا بلاد اسلامی متولد شود، مَوْلَدَه می‌گویند. به اعتقاد خلیل بن

احمد فراهیدی (۱۴۱۰، ج ۸، ص ۷۱)، جاریه تولید، به کنیزانی گفته می‌شود که در بین قوم خویش زاده شده و والدین آنان در میان قوم خودشان باشند (رک. صاحب بن عباد، ج ۹، ص ۳۵۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۳۲۷). بنابراین، مولده همراه والدین خود است و تولیده دور از والدین خویش زندگی می‌کند؛ از این رو، قیمت جاریه مولده بیشتر از تولیده است. در نامه‌های موجود از صدر اسلام، این مطلب دیده می‌شود، مانند نامه امام علی علیه السلام به ابن عباس که در آن اشاره شده که سه جاریه به نام‌های شاذن، حوراء و فُتون، از مولدات حجازی، به قیمت ۳۰۰۰ دینار در مکه خریداری شده‌اند (رک. احمدی میانجی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۳۵). مفهوم این واژه به آن دلیل اهمیت دارد که در شناسایی ملیت مادر امام رضا علیه السلام، یاری‌گر ما در روند پژوهش خواهد بود.

۵-۲. بقط^۱

به معاهده صلحی که مسلمانان پس از صلح با نوبیان بستند، بقط (بقت) گفته می‌شد. این لغت، در اصل یونانی بوده و پیش از آن، در بین اعراب دیده نشده است و همین دلالت می‌کند بر اینکه اهالی این منطقه یا یونانی بودند یا در سایه فرهنگ یونانی می‌زیستند و این مسئله چنان غالب بوده که در منابع عربی و غیر عربی، از الفاظی چون معاهده، سلم، هدنه یا جزیه استفاده نشده؛ با اینکه عربی بوده و درباره بقیه مناطق به کار برده می‌شده است.

۶-۲. سقوترا

سقتره، سقتری، اسقتره، زاکوترا، سکوترم، دیسکوریدس،^۲ دیسکوریدس، نام جزیره‌ای در دریای سرخ (بحر احمر)، یعنی همان دریای قلزم است که نام قدیمی آن، دیسکوریدس و به تعبیری دیسکوریدس بوده است. احتمالاً نام سوکوترا، از واژه سانسکریتی دویپا ساخادراوا،^۳ به معنای جزیره شادکامی گرفته شده باشد (ویکی پدیا)، که نام این جزایر در یونسکو ثبت شده است. سیرافی می‌نویسد: در دریای زنگ، جزیره‌ای است که «سقوترا» نامیده می‌شود و در آن، صبر اسقوتوری می‌روید و به توصیه ارسطو، مردم این جزیره را به نواحی اطراف فرستاده و یونانیان را در آن ساکن کردند تا از گیاه صبر زرد که در آنجا روئیده می‌شد، بهره کامل ببرند (سیرافی، ۱۳۸۱،

1. Pactum / pacton

۲. این نام توسط ایرج افشار در سال ۱۹۸۶ برای سقوترا بیان شده است. البته در تاریخ تمدن هنری لوکاس آمده است که پدانیوس دیسکوریدس یونانی نام یک گیاه‌شناس شهیر یونانی است (لوکاس، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۷۵).

3. dvipa sakhadcrava

ص ۱۳۶-۱۳۷؛ حمیری، ۱۹۸۴، ص ۳۲۸). اهمیت این واژه به آن دلیل است که در فرضیه و احتمال یونانی بودن اجداد بانو می توان به عنوان مؤید از آن بهره برد؛ از این رو، در بخش پایانی مقاله جزئیات بیشتری ارائه خواهد شد.

۲-۷. نوبه، مَریس و حبشه

برای موقعیت جغرافیایی نوبه موارد زیر بیان شده است: شهرکی در تونس؛ موضعی در حجاز با فاصله سه روز راه از مدینه؛ ناحیه ای در نزدیکی دریای تهمامه (دریای سرخ)؛ سرزمینی در جنوب مصر (بغدادی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۳۹۴). نوبه در شمال آفریقا واقع شده و شهر مَریس، از سوی نوبه در مجاور اسوان قرار گرفته است. در نقشه آفریقا دیده می شود که حبشه هم در همین حوالی است و در واقع، نوبه حد وسط حبشه و مصر علیا است. بنابراین، نوبه، مَریس و حبشه در یک محدوده جغرافیایی قرار دارند.

۳. گونه شناسی روایات و گزارش های تاریخی مربوط به ملیت مادر امام رضا علیه السلام

از جمله مسلماتی که از مجموع روایات مربوط به مادر امام رضا علیه السلام می توان دریافت، عبارت است از:

۱. به طور یقینی، مادر امام رضا علیه السلام کنیز بوده است؛ به دلیل واژه «أم ولد» که در قریب به اتفاق منابع دیده می شود (رک. کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۸۶-۴۸۷؛ شیخ صدوق، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۴-۲۵).
۲. مادر امام رضا علیه السلام از عجم هایی (غیر عرب) بوده که در سرزمین عربی و بین مردم عرب زبان و به تعبیری، بلاد اسلامی متولد شده و رشد کرده است؛ به دلیل واژه «مَوْلَدَه» که در روایات برای توصیف ایشان آورده شده است و نیز نام عربی «تکتتم» که بروی نهاده شده بود (رک. کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۸۷؛ شیخ صدوق، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۴-۲۸؛ طبری، ۱۴۱۳، ص ۳۴۵-۳۵۹؛ بغدادی، ۱۴۰۶، ص ۲۵).
۳. قطعاً بر اساس روایات، بانو از دورترین نقطه مغرب خریداری شده است؛ اما این به معنای آن نیست که ملیت او به همان منطقه برگردد.

۴. روایات به ظاهر متعارضی درباره ملیت بانو وجود دارد که با دقت در آنها، به عدم تعارض آنها پی می بریم. در برخی از روایات، مادر امام رضا علیه السلام با وصف نسبی نوبیه و در پاره ای دیگر، با وصف مریسیه یا مریسیه و در مواردی با حبشیه معرفی شده است. وجه جمع آنها این است با توجه به محدوده جغرافیایی نوبه، مَریس و حبشه که در مفهوم شناسی بیان شد، می توان گفت که

اگر صفت‌های نسبی نوبیه، مریسیه و حبشیه درباره یک نفر بیان شود، پذیرفتنی است و تنافی و تعارض در روایات به شمار نمی‌آید. افزون بر اینکه اثبات خواهد شد که این مکان‌ها به محل خرید مادر امام رضا علیه السلام مربوط است و لزوماً به معنای اصالت و ملیت او نیست.

۵. در بیشتر منابع درباره مادر امام علیه السلام، اوصافی ظاهری چون شقراء، صفراء، صفراء و صقر آورده شده که با توجه به اهمیت ویژه عرب در استخدام واژه‌ها در اوصاف به تناسب موصوف و اسماء به تناسب مسمی، قابل بحث است. همان‌گونه که برای هر یک از اسماء، اوصاف و القاب حضرت فاطمه علیها السلام، وجوه معنایی بیان شده است؛ این حساسیت برای افراد دیگر نیز وجود داشته است و نمی‌توان به راحتی از این تناسب لفظ و معنا در ادبیات فصیح عرب گذشت (رک. علوی عمری، ۱۴۰۹، ص ۳۸، شافعی، ۱۴۱۹، ص ۲۹۵؛ سبط ابن جوزی، ۱۴۱۷، ص ۳۱۵؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۳۸۹).

۴. دلایل یونانی‌تبار بودن مادر امام رضا علیه السلام

در ردّ ادعاهای بیان شده درباره ملیت مادر امام رضا علیه السلام باید گفت که اگر وی اصالتاً اهل مغرب بود، مانند مادر امام کاظم علیه السلام، حمیده مغربیه و مادر امام هادی علیه السلام، سمانه مغربیه (دژ مغربیه یا منفرشه مغربیه)، در ادامه نام وی، وصف نسبی «مغربیه» آورده می‌شد که چنین نیست. به طور قطع، اهل مرسیه اندلس نیست؛ زیرا چنانکه گفته شد، این مکان پس از شهادت امام رضا علیه السلام به این نام خوانده شد. نکته دیگر اینکه اگر اهل اندلس بود، مانند حمیده، مادر امام موسی کاظم علیه السلام به او اندلسیه نیز گفته می‌شد؛ ولی در هیچ منبعی چنین چیزی دیده نشد، چنانکه وصف مغربیه نیز برای او بیان نشده است. اما درباره وصف نسبی نوبیه، مریسیه و حبشیه و نیز اقصی المغرب گفته شد که مکان خریداری ایشان بوده (همه این مکان‌ها در شمال آفریقا است)؛ نه آنکه بانو اهل این مناطق باشد. ایشان اهل بندر ماری فرانس هم نمی‌تواند باشد؛ زیرا اولاً فرانس جزء بلاد عربی و اسلامی به شمار نمی‌رفته تا فرزندان متولد شده در آن را مولده نامند و در روایات بر مولده بودن بانو تأکید شده است. ثانیاً نام ابتدایی که یونانی‌ها بر بندر ماری نهاده بودند، ماسالیا بوده است، نه ماری که بتوان از واژه مریسیه یا مریسیه استخراج کرد؛ مگر آنکه دلایل محکم تری مبنی بر فرانسوی بودن والدین وی بیابیم. بانو نجمه، ایرانی هم نمی‌تواند باشد؛ زیرا این ادعا که به نظر می‌رسد منشأ آن اشتباه در برداشت از کلمه عجم باشد؛ بدون توجه به مستندات نقلی و استدلال‌های عقلی آورده شده و به قول مستشرقی، به نام دونالدسون استناد

شده که بدون مدرک و به صورت سلیقه‌ای درباره عقاید شیعی سخن می‌گوید؛ همان گونه که درباره مادر امام زمان علیه السلام اظهار نظر خاصی دارد (رک. طیبی، ۱۳۹۲). دلایل یونانی بودن مادر امام رضا علیه السلام را در موارد زیر می‌توان تبیین کرد:

۴-۱. لقب شقراء و رنگ پوست بانو

به طور معمول، بسیاری از صفات ظاهری فرزند، برگرفته از والدین او است و کم نیست گزارش‌هایی که دلیل وجود صفتی در فرزند را به پدر یا مادر نسبت می‌دهند؛ مانند نسبت دادن سیاهی پوست اسامه بن زید به مادرش ام ایمن و نیز سیاهی ام ایمن به مادرش که در منابع متقدم و معتبر شیعه و اهل سنت نقل شده است (ذهبی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۷۵) و امروزه علم ژنتیک نیز بر این نکته تأکید دارد. از این رو، با بررسی صفات ظاهری امام رضا علیه السلام و به ویژه آنچه درباره رنگ رخسار ایشان است و نیز اشاره راوی یا گزارشگر به مادر آن حضرت، می‌توان حقیقت را فهمید. درباره رنگ چهره امام رضا علیه السلام گزارش‌های زیر نقل شده است:

۱. «کان أسود» (اسمر) (علوی، ۱۴۰۹، ص ۱۲۸؛ قندوزی [به نقل از تاریخ یافعی]، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۱۶۸). البته قندوزی در ادامه می‌نویسد: «کأبیه الکاظم علیه السلام؛ سیاهی پوست او مانند پدرش، امام کاظم علیه السلام بوده است» (همان).

۲. «اسمر اللون» (بغدادی، بی‌تا، ص ۷۵) که در نسخه‌های دیگر، «اسود اللون» آورده شده است.
۳. «کان أسود، معتدل لأن أمه كانت سوداء» (صفری، ۱۴۲۰، ج ۲۲، ص ۱۵۷؛ شبلنجی، بی‌تا، ص ۳۰۹). شبلنجی، جریان را از تاریخ قرمانی یا فرمانی (۱۰۱۹م) درباره برخورد فردی با امام رضا علیه السلام در حمام نقل کرده که مؤید سیاه بودن چهره امام بوده است (همان). این جریان و شعر را اولین بار در قرن هشتم، صفدی (۷۶۴م) در کتاب خود آورد و پس از وی قرمانی (۱۰۱۹م) و بعد شبلنجی (قرن ۱۳) و سپس دیگران به نقل از وی آورده‌اند. به عبارت دیگر، در هیچ یک از منابع مهم شیعی و اهل سنت، این مطلب تا قبل از قرن هشتم دیده نشده است.

۴. «کان یمیل لونه إلى السواد، إذ كانت أمه سوداء» (غزالی، بی‌تا، ج ۸، ص ۱۲۸؛ زبیدی، بی‌تا، ج ۷، ص ۳۶۰). بیشتر این گزارش‌ها، از اهل سنت و منابع متأخر نقل شده است که رنگ رخسار امام علیه السلام را گندم‌گون، تیره یا مایل به سیاه دانسته‌اند؛ همان گونه که درباره ائمه دیگر، مانند امیرالمؤمنان علیه السلام و امام صادق علیه السلام تا حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشريف بیان شده است. اما به طور عموم، این نقل‌ها جای بحث دارد. در نقل سوم و چهارم، دلیل سیاه چردگی، سیاه بودن مادر آن حضرت و در موردی نیز

پدر وی دانسته شده است. برخی از متأخران معتقدند که مادر امام رضا علیه السلام سیاه چهره نبوده است (مدیرشانه چی، ۱۳۷۵، ص ۱۴) و البته دلیلی هم برای این ادعا اقامه نمی‌کنند. به نظر می‌رسد که اگر زمینه تاریخی این گزارش‌ها و گفتمان حاکم در عصر نویسندگان بررسی و تحلیل شود، پاسخی به این پرسش‌ها داده خواهد شد. در باره رنگ پوست مادر امام رضا علیه السلام با توجه به صفات موجود در روایات، سه نظر می‌توان ارائه کرد:

۱. سیاه چهره با استفاده از تعابیری، مانند: «کانت امه سوداء»، «أُمَّهُ سوداء»، «النوبیه».

۲. پوست و موی زرد یا درخشان و روشن با به کارگیری القابی، مانند: «صفراء» یا «صقر».

۳. سرخ روی یا سرخ موی که از تعبیر «شقرآء النوبیه» فهمیده می‌شود و در صورت اثبات اصالت یونانی برای بانو، این احتمال قوت می‌گیرد. شقرآء النوبیه، به معنای دختر موم قرمزی که در نوبه می‌زیسته، یا از نوبه خریداری شده است.

وصف یا لقب شقرآء در قرن هفتم برای اولین بار توسط محمد بن طلحه شافعی (۶۵۲ م) در *مطالب السئول* (۱۴۱۹، ص ۴۵۵) و به نقل از ابن خشاب دیده می‌شود و به نظر می‌رسد که از اوصاف و القاب بانو باشد، نه نام وی. گرچه نام شقرآء نیز برای بانوان در منابع متقدم وجود دارد و به هر حال، نشانگر روشنی پوست و یا قرمز بودن موی بانو است. در منابع لغوی، شقرآء در انسان به معنای غلبه و استعلای سرخی بر سفیدی است (ابن درید، ۱۹۸۸، ج ۲، ص ۷۳۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۴۲۱). صفراء و صفراء نیز از القاب بانو و به معنای درخشان، تابنده و زرد رنگ است (رک. طبری، ۱۴۰۳، ص ۳۵۹؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۴۷۵). در صورتی که قرینه‌ای در میان باشد و با گزارش‌های دیگر متعارض نباشد، مفهوم روشنی پوست و مورا هم می‌توان از آنها برداشت کرد. به هر حال، بین مفاهیم شقرآء، صفراء یا صفراء سازگاری کامل وجود دارد؛ اما این مفاهیم با سیاهی، تیرگی و گندم‌گونی هماهنگ نیست. در واقع، نمی‌توان گفت «امراه سمرا» یا «امراه شقرآء»، در یک مصداق قابل جمع است و در اشعار عرب نیز این دو وصف بنا به سلیقه شاعر به صورت متفاوت ستوده شده است. نمی‌توان یک بانو هم سبزه یا سیاه چهره و هم سرخ و سفید باشد! اما می‌توان بانویی را تصور کرد که موهای قرمز دارد و صورتی سفید و تابنده که قرمزی بر سفیدی وی غلبه دارد.

۲-۴. ماجرای جزیره سقوطلا

سیرافی (قرن سوم میلادی) می‌نویسد: در دریای زنگ، جزیره‌ای است که «سقوطلا» نامیده می‌شود و در آن صبر اسقوطلا می‌روید. این جزیره نزدیک بلاد زنگ و بلاد عرب است و بیشتر

مردمانش مسیحی هستند. علت مسیحی بودنشان این است که وقتی اسکندر (۳۲۳ ق.م) ایران را تصاحب کرد، با معلمش ارسطو (۳۲۲ ق.م) مکاتبه کرد و وی را از اتفاقات سرزمین (ایران و عرب) آگاه کرد. ارسطو در نامه‌ای به او تأکید کرد که جزیره‌ای به نام «سقوطرا» بیابد که در آن گیاه صبر می‌روید؛ زیرا صبر داروی ارزشمند و مکمل معجون‌های طبی است. ارسطو سفارش کرد که مردم این جزیره را از آنجا کوچ داده و یونانی‌ها را سکنی دهد تا جزیره را در اختیار گیرند و گیاه صبر را از آنجا به شام، روم و مصر برند. اسکندر، جزیره را گرفت و ساکنان آن را بیرون کرد و یونانیان را در آنجا سکونت داد و به سرداران خود (که هنگام کشتن دارای بزرگ (داریوش)، فرمانبردار اسکندر بودند)، فرمان داد که مواظب یونانیان این جزیره باشند. پس آنان در امنیت بودند تا اینکه خداوند، حضرت عیسی (علیه السلام) را به نبوت مبعوث کرد و دعوت آن حضرت به یونانیان این جزایر نیز رسید و همراه رومیان به مسیحیت گرویدند و فرزندان آنان تا امروز با اقوام دیگری در این جزیره اقامت دارند (سیرافی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۶-۱۳۷؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۵، ج ۳، ص ۲۲۷؛ حمیری، ۱۹۸۴، ص ۳۲۸). گفته شده که اهالی این جزیره از نصارای نسطوریه هستند (مهلبی، ۲۰۰۶، ص ۱۳۸). یاقوت حموی، ذیل عنوان بحر هند از سُقَطری (سقوطرا) یاد کرده و آن را جزیره بزرگی به موازات ولایت عدن می‌داند که به خشکی عرب نزدیک تر است، تا به هند. سپس وی می‌نویسد: در دنیا هیچ جایی به جز جزیره سقطری وجود ندارد که در آن قومی از یونانیون، انساب خود را حفظ کرده باشند و غیر آنها در بین شان داخل نشده باشد (یاقوت حموی، ۱۹۹۵، ج ۳، ص ۲۲۷). به نظر می‌رسد که منظور از بحر هند در معجم البلدان، همان دریای زنگ، سرخ، بحرالاحمر یا بحر القلزم باشد که به اعتبارهای گوناگون، اسامی متعددی برای آن بیان شده است. مهلبی می‌نویسد: حسن بن احمد بن یعقوب همدانی یمنی می‌گوید که یکی از جزیره‌های همسایه کرانه یمن، جزیره بربره است که از کرانه ابین جدا شده و در سمت طلوع سهیل و خاور آن هر چه رو به روی عدن است، به سوی عدن پیش می‌رود و برابر آن، کوه «دخان» باشد و این همان جزیره سقوطرا است که از عدن در همان سمت جدا شده است (مهلبی، ۲۰۰۶، ج ۱، ص ۴۷۵). بنابراین، نام دیگر جزیره سقوطرا، بربره است. با توجه به گزارش‌های بالا که به وقوع این اتفاق پس از تصرف ایران اشاره دارد، به نظر می‌رسد که هجرت یکپارچه یونانی‌ها به این جزیره حدود سال ۳۳۱ ق.م، یعنی پس از فتح ایران توسط اسکندر اتفاق افتاده باشد. همچنین دریای زنگ، همان دریای هند است که کشور زنگیان در جنوب آن قرار دارد (یاقوت حموی، ۱۹۹۵، ج ۱، ص ۴۳۶). اما بر اساس منابع جغرافیایی، دریای

زنگ، همان دریای قلزم (دریای سرخ یا بحر احمر) است. بنابراین، سقوطرا یا اسقطری (سقطره و یا سقطری)، جزیره یا منطقه‌ای است که در آب‌های شمال آفریقا و نزدیک نوبه قرار دارد. در منابع مربوط به تاریخ تمدن یونان، به کشور-شهرهایی اشاره شده که وجودشان از ویژگی‌های اصلی زندگی یونانی است و سبب اصلی ورود اندیشه‌های یونانی به نواحی نوگشوده شد و شهرهای تازه بسیاری ساخته شد و غیره. بیشتر جمعیت این شهرها، یونانی‌ها بودند که موقعیت سوداندوزی آنها را جذب کرده بود. اندیشه‌های یونانی که با کشورگشای بزرگی یک باره از راه رسیده بود، به شکوفایی نیرومند خود ادامه داد. تمدن دورگه‌ای از یونان و خاور نزدیک را تمدن یونانی مآب می‌نامند (لوکاس، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۱۴). به هر حال، مهاجرت گسترده یونانیان به این منطقه قبل از ظهور حضرت مسیح علیه السلام، یکی از موارد اتفاقی در منابع تاریخی و جغرافیایی است و با توجه به انگیزه اقتصادی مذکور به نظر می‌رسد که این هجرت‌ها تداوم یافته باشد. شاید به دلیل همین هجرت یونانیان به سقوطرا و به طور کلی، شمال آفریقا بوده که گفته شده به مدت هزار سال زبان رسمی و علمی مصری‌ها، یونانی بوده و تا زمان ولید بن عبدالملک در مصر زبان دیوان‌ها، هنوز یونانی بوده است و پس از آن، در اثر نفوذ اعراب و اسلام و آشنایی دیرینه مصری‌ها با زبان عربی، عرب زبان می‌شوند (رک. آزادی و محمودآبادی، ۱۳۹۰، ص ۳۶). این به معنای حضور پررنگ یونانیان در این مناطق است. گرچه این اطلاعات، درباره مصر است؛ اما به دلیل آنکه سرزمین نوبه بین مصر و حبشه است و همه این مناطق در شمال آفریقا قرار دارند، اتفاقات سیاسی و اجتماعی هر یک بر دیگری تأثیرگذار است؛ به این معنا که هجرت یونانیان به جزیره سقوطرا در آب‌های شمال آفریقا و ورود آنها با انگیزه‌های اقتصادی (که پیش از این بیان شد)، سبب نفوذ فرهنگ یونانی و ایجاد زمینه‌ای برای پیوندهای زناشویی بین گروه مهاجر و مردم بومی و در نتیجه، ازدیاد آمیزش نسل‌ها در کل منطقه می‌شود. نگارنده مقاله حاضر، در راستای مطالعات خویش درباره آفریقا برای تکمیل تحقیقات مربوط به ملیت مادر امام رضا علیه السلام به اثری دست یافت که به نظر می‌رسد در اثبات مهاجرت گروه زیادی از یونانیان به قاره آفریقا و تأثیر این حضور در ویژگی‌های شخصی و فیزیکی بدنی مردم آفریقا و نیز ابداء احتمالات یا ارائه فرضیه‌ای جدید مبنی بر یونانی تبار بودن مادر امام رضا علیه السلام، تأثیر زیادی داشته باشد. این اثر، کتاب *سفرنامه آفریقا* است که نویسنده آن در سال ۱۸۷۱ میلادی به آفریقا سفر کرده و مشاهدات خود را بدون کم و کاست نگاشته است. وی در باره مردم منطقه‌ای، به نام *مُؤکندکو* در آفریقا چنین می‌نویسد: «مردم این

سرزمین، به نظر من از نسل ویژه‌ای علی حدّه مخصوص می‌باشند. تماماً دارای قد و قامتی بلند و اندامی مناسب هستند و چهره آنان خیلی خوشگل و دلرباست. ابدأً در میان آنها، لب کلفت و بینی پهن مشهود نیست. لب و دهان کوچک و قشنگ و بینی باریک و قلمی دارند که بدو آنها را به لقب «یونانی آفریقایی» ملقب ساختم. ساق‌های پایشان طویل و باریک، مانند ساق پای آهو و گردنشان باریک و سری کوچک دارند» (استانلی، ۱۳۶۶، ص ۱۴۵).

نکته قابل توجه دیگر اینکه گر چه بر اساس مطالب بیان شده، تیرگی پوست با یونانی تبار بودن کسی منافات ندارد؛ اما با وجود دلایل مطرح شده و القاب شقراء، صفراء و صقر، سیاهپوست نبودن بانو اثبات می‌شود و اگر به بانویی سیاه پوست، وصف بانوی روشن چهره، درخشنده و سرخ موی گفته شود، بیشتر به طنز نزدیک تراست، تا واقعیت. به هر حال، با توجه به برخی از شواهد و قرائن، بعید نیست که اجداد مادر امام رضا علیه السلام می‌توانند از نسل همین مهاجران یونانی ساکن در جزیره سقطرا یا هر بخش دیگری از شمال آفریقا باشند.

۳-۴. تعجب اصحاب امام کاظم علیه السلام از انتخاب و خریداری

در منابع روایی و تاریخی نقل شده که پس از خریداری مادر امام رضا علیه السلام و انتقال وی به خانه امام کاظم علیه السلام، برخی از اصحاب آن حضرت با تعجب از علت خرید چنین کنیزی پرسیدند و امام علیه السلام فرمود: این کنیز را جز به امر الهی خریداری نکردم (شیخ صدوق، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۶). معلوم می‌شود که درباره علت خرید این کنیز، مسئله‌ای در اذهان اصحاب امام ایجاد شده که آن حضرت برای حل و پاسخ آن چنین می‌فرماید. تعجب شدید اصحاب از خرید این کنیز می‌تواند به دلیل قرمزی رنگ پوست یا موی وی باشد؛ زیرا خرید کنیز، به ویژه کنیزانی با پوست سیاه و موهای مشکی مجعد، از نژاد نوبه و حبشی در بین مردم حجاز از مسائل نوپدید و تعجب برانگیز نبوده و از دوران جاهلی و صدر اسلام، برده‌های سیاه فراوانی در حجاز خرید و فروش می‌شدند. همچنین امامان پیشین و به ویژه امام صادق علیه السلام، پیش از امام کاظم علیه السلام، کنیزانی از جمله بانو حمیده اندلسی را برای خویش خریده بود و هرگز گزارشی از تعجب یاران امام یا اینکه امام علیه السلام ضرورتی در بیان دلیل و یا انگیزه خرید او احساس کند، نقل نشده است. بنابراین، باید ویژگی خاص و تعجب برانگیزی در ظاهر کنیز وجود می‌داشت تا اصحاب را شگفت زده کرده و به دنبال آن، نیاز به توضیح توسط امام علیه السلام داشته باشد. اگر گفته شود که بیماری کنیز و ضعف او که در روایات به آن تصریح شده، باعث تعجب اصحاب و در پی آن توضیح امام علیه السلام شده است، این هم پذیرفتنی نیست؛ چرا که

بیماری برای هر شخصی وجود دارد و به طور معمول، پس از مدتی برطرف می‌شود. از سوی دیگر، براساس گزارش‌های موجود، حُمَیدَه، مادر امام کاظم علیه السلام و برخی دیگر از مادران ائمه علیهم السلام هم به هنگام خریداری بیمار بودند (رک. کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۷۷)؛ ولی در هیچ گزارشی دیده نشده که اصحاب امام علیه السلام از خریدن او شگفت زده شده و انگیزه خرید او را از امام جویا شوند و یا امام علیه السلام ضرورتی در بیان دلیل خرید کنیز برای اصحاب احساس کند. بنابراین، مشخصه‌ای سؤال برانگیز در ظاهر بانو بوده است. در صورتی که ثابت شود لقب یا وصف «شَقراء» در منابع متقدمی وجود داشته که امروزه در دسترس ما نیست، این وصف نیز تناسب زیادی با ادعا یا احتمال بالا دارد؛ زیرا در منابع مربوط به تمدن و حتی اساطیر یونانی، به قرمز بودن موهای یونانی‌ها اشاره شده است که معادل آن در لغت عرب، همان شَقراء است.

۴-۴. سنت «بِقَط»

این واژه که اساساً یونانی است و در منابع اسلامی از آن بسیار یاد شده است، نشانگر نفوذ گسترده و تثبیت شده فرهنگ یونانی‌ها در شمال آفریقا است و بر حضور طیف وسیعی از آنان در این مناطق دلالت دارد. در منابع متقدم از سنت، ارسال کنیز برای پایگاه حکومت اسلامی در مدینه، به ویژه از نوبه و مصر، به عنوان سنت جاری سالیانه یاد شده است که می‌تواند در حل این مشکل، مناسب باشد. ابن عبدالحکم (۲۵۷ م) در کتاب فتوح مصر و المغرب، به سندی از متن عقدنامه‌ای مبنی بر ارسال بردگان در هر سال برای مسلمانان اشاره کرده است و می‌نویسد: برخی از بزرگان متقدم دیده‌اند که در هر دیوان‌های اداری مصر نگاشته شده بود: «ما با شما پیمان می‌بندیم و عقد قرارداد می‌بندیم که در هر سال ۳۶۰ برده و کنیز برای ما [مسلمانان] بفرستید و شما مجاز به ورود در سرزمین ما هستید، بدون آنکه در آن مقیم شوید و همچنین ما در سرزمین شما وارد خواهیم شد» (ابن عبدالحکم، ۱۴۱۵، ص ۲۱۶). بنا به نقل وی، به این قرارداد سیاسی، هُدنه یا قرارداد متارکه نیز گفته می‌شد (همان، ص ۱۸۹). مسعودی در این باره نقل می‌کند: «وقتی عمرو بن عاص (۳۸ ق)، مصر را گشود. عمر بن خطاب به وی نوشت که با نوبیان جنگ کند. مسلمانان با آنها پیکار انداختند و نوبیان را تیراندازان ماهری یافتند و عمرو بن عاص به مصالحه آنها تن نداد تا از حکومت مصر برکنار شد و عبدالله سعد [بن ابی سرح] ولایت یافت و با آنها بر سر تعداد معینی اسیر - از اسیرانی که این پادشاه مجاور مسلمانان، از دیگر اقوام نوبه که در صدر این باب یاد کرده‌ایم، چون شاه مریس و دیگران می‌گیرد - مصالحه کرد و دریافت این اسیران، رسم جاری هر ساله شد که تاکنون به حاکم مصر تسلیم می‌کنند. مردم مصر

و نوبه، این اسیران را بقط گویند و شمارشان سیصد و شصت و پنج است که به نظر من، بر اساس روزهای سال تعیین شده است و متعلق به بیت المال مسلمانان است. البته در صورتی که بین آنها و نوبیان صلح باشد. حاکم مصر نیز چهل سراسیر جداگانه می‌گیرد و نایب وی که در ولایت اسوان و مجاور نوبه، مقیم است و دریافت این بقط، یعنی اسیران به عهده اوست، جز چهل سر، بیست اسیر دیگر می‌گیرد و حاکم مقیم اسوان که با امیر اسوان برای دریافت بقط حضور می‌یابند، جز بیست سراسیر، پنج سر می‌گیرد و دوازده شاهد عادل که از مردم اسوان موقع دریافت بقط همراه حاکم هستند، نیز دوازده سر می‌گیرند و این رسمی است که از صدر اسلام از موقع مصالحه میان مسلمانان و نوبیان جاری است» (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۴۴۲). وی درباره محل تحویل اسرا می‌نویسد: «محل تسلیم اسیران که اشخاص مذکور و نوبیان معتمد شاه در آنجا حضور می‌یابند، معروف به قصر [پادگان القصر] و در شش میلی شهر اسوان، نزدیک جزیره بلق است» (همان، رک. یعقوبی، ۱۴۲۲، ص ۲۳۵؛ طبری، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۱۱۱). البته مقریزی می‌نویسد: «اول شهر نوبه، روستایی به نام قصر است که تا اسوان پنج مایل فاصله دارد» (مقریزی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۵۲). بنابراین، اسیران مذکور که پس از گذشت زمان به ادّعی خود نوبیان، دیگر اسیر جنگی نبوده و از فرزندان خود آنها هستند، از طرف مغرب، یعنی القصر به مدینه ارسال می‌شدند و شاید به همین دلیل، به آنان نوبیه می‌گفتند. اما درباره معنای بقط گفته شده که اصطلاحی در جهان یونانی مآب است که به پیمان‌های ناظر به تعهدات دو جانبه و نیز پرداخت‌های وابسته به آن اطلاق می‌شده است. عرب‌ها این اصطلاح را برای نامیدن خراجی به کار می‌بردند که کشور مسیحی نوبه می‌پرداخت (دانشنامه جهان اسلام، ذیل بقط، ۱۳۷۵، ص ۶۱۹). این پیمان با نوبی‌ها با معاهدات صلح دیگر در فقه اسلامی متفاوت بود. البته نوبیان در ابتدا ۳۶۰ برده که دست کم در ابتدای کار از اسیران جنگی خود آنان بودند، تحویل می‌دادند و به تدریج رسم بر این شد که ۴۰ برده دیگر نیز به کارگزاران عرب دهند و در دوره مهدی و معتصم، تعدیل‌هایی به وجود آمد. در سال ۶۷۴، در زمان بیبرس بُندقداری، نوبه تحت انقیاد درآمد و بخشی از آن، تابع حکومت اسلامی شد و این اصطلاح متروک شد (همان، ص ۶۲۰). به هر حال، بر اساس این مطالب که در منابع دیگر هم دیده می‌شود، هر ساله در زمان مشخصی، تعداد معینی کنیز با عنوان «بقط»، از نوبه به مدینه فرستاده می‌شد که در حقیقت، نوعی خراج (مالیات) یا به تعبیر فقه اسلامی، جزیه به شمار می‌آمد؛ زیرا مردم نوبه مسیحی بودند. چنین پیمان‌هایی با مصری‌ها هم بسته شده بود و برخی معتقدند که این گونه

پیمان‌هایی که بین مسلمانان و مصری‌ها بسته می‌شد، تضمین‌کننده آزادی مدنی، مذهبی و اجتماعی ساکنان آن مناطق بود و در آنها مواردی توافق شده بود که زمینه اختلاط قوم فاتح و مردم بومی را فراهم می‌کرد (خورشید البری، ۱۹۹۲، ص ۶۰). بعید نیست که اطلاعات دقیق ائمه علیهم‌السلام از زمان ورود کنیزان به مدینه که درباره چند تن از مادران ائمه علیهم‌السلام مطرح شده است، به همین برنامه منظم سالیانه مربوط باشد. در کتاب *تاریخ النوبه الاقتصادية والاجتماعی*، از جریان معاهده مذکور با عنوان «اتفاقیه البقط» یاد شده و نویسنده، بقط را به معنای ضریب، معاهده، هدنه و یا [وجهی برای] تسلیم دانسته است (تاج السر عثمان، ۲۰۰۳، ص ۸۱). همچنین نویسنده بر اساس منابع موجود، شرایطی مانند غیر معیوب بودن، شیخ و عجز و زیر سن بلوغ نبودن و مجموعه‌ای از برده‌های زن و مرد بودن و غیره را برای برده بقط بیان می‌کند (همان، ص ۸۵). لسلی گرینر در کتاب *السد العالی فوق النوبه* می‌نویسد که در سال ۶۴۱ م نوبه جزئی از خلافت اسلامی شد (گرینر، بی‌تا، ص ۹۷). این مطلب با تعبیر مولده در روایات سازگاری دارد. ظاهراً بحث بقط در نوبه، یکی از موارد توافقی در منابع تاریخی بوده است. برخی معتقدند که با وجود پافشاری اشتقاق‌شناسان قرون وسطی، بقت، ریشه عربی ندارد؛ بلکه از واژه *pacdon* گرفته شده که شکل یونانی کلمه لاتین *pactum* است و کاربرد هیلنی آن، به معنای پیمان تعهدات متقابل و مبادلات مربوط به آنها است. گفته شده بقای واژه هیلنی نشاگر آن است که هجوم عبدالله بن سعد آغازگر این داد و ستد سالانه نبوده است؛ بلکه شاید او داد و ستدی دیرپا را پس از یک وقفه دوباره برقرار کرده است (هالت، ۱۳۶۶، ص ۲۶). برخی نیز معتقدند که زبان عربی بسیاری از واژه‌های علمی و دشوار را به طور مستقیم از زبان یونانی اقتباس کرده است. برای مثال، موسیقا به موسیقی، فیلسوفیا به فلسفه، آریتمیتیکا به حساب و غیره در زبان عربی تبدیل شد (لوکاس، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۶۱)؛ اما بقط را نمی‌توان در شمار واژه‌های دخیله یا وام گرفته از یونانیان دانست. به هر حال، بقط یک اصطلاح سیاسی و اجتماعی است که از واژه‌های اختصاصی یونانیان بوده و به دلیل غلبه فرهنگ یونان در منطقه، عرب نتوانسته از لغات اصیل خود، مثل جزیه، خراج و غیره استفاده کند.

در نهایت، می‌توان گفت امکان اینکه مادر امام رضا علیه‌السلام در میان این کنیزان بوده باشد، بعید و حتی خالی از قوت نیست؛ زیرا بر اساس روایات، امام کاظم علیه‌السلام منتظر ورود برده فروش در زمان خاص و معلومی و نیز از مکان خاص، یعنی مغرب بوده است. شاید سخن امام در روایتی که فرمود: «هل علمت أحدا من أهل المغرب قدم؟» (شیخ صدوق، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۵)، اشاره به همین سنت

جاری سالیانه باشد که در زمان مشخصی از سال صورت می‌گرفته است.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که در صورت پذیرش مطلب بالا، آیا ادعای نوبی یا مصری بودن بانو نجمه، با اصطلاح «مولده» تناسب دارد؟ به عبارت دیگر، آیا نوبه و مصر، به عنوان یک سرزمین عربی یا اسلامی شناخته شده بودند تا بر مولود در آنها، اصطلاح «مولده» اطلاق شود؟ مطابق با گزارش‌های موجود، مصر پس از فتح و به ویژه در قرن دوم، بیشتر به سرزمین عربی تبدیل شده بود؛ چرا که به گفته مسعودی «در شهر اسوان، بسیاری مردم عرب از قحطانی و نزارین معد از ربیعیه و مضر و جمعی از قریش به سر می‌برند که بیشتر از حجاز و جاهای دیگر آمده‌اند» (همان، ص ۴۴۳). همچنین گفته شده قبطنی‌هایی که ساکنان اصلی مصر بودند، قرن‌ها پیش از ورود مسلمانان به این سرزمین، از عرب‌ها شناخت کافی داشتند و برخی از اعراب در مناطقی از مصر ساکن بودند (آزادی و محمودآبادی، ۱۳۹۰، ص ۴۷). از این رو، زبان عربی در مصر رواج یافت و این کشور به یک سرزمین عرب زبان تبدیل شد. در این صورت، فرزندی که پس از فتح مصر در آن به دنیا آمدند، از مصادیق مولده به شمار می‌رفتند و مصری بودن فردی با مولده بودن وی ناسازگار نیست.

۴-۵. وصف نسبی مرسیه در روایات

واژه مَرسِی و مَرسِیه، افزون بر نام اختصاصی شهرها، به معنای «بندری»، یعنی فردی از اهالی بندر هم به کار برده شده است و مکان خاصی را نمی‌توان از آن فهمید. گرچه نقطه‌ای جغرافیایی به نام مَرسِیه در اندلس و یا الجزایر هست؛ اما به دلایل بیان شده، بانو نجمه نمی‌تواند اهل اندلس باشد و یا از آنجا خریداری شده باشد تا واژه «مَرسِیه» بروی اطلاق شود. بنابراین، منظور از «مَرسِیه» در روایات مربوط به بانو را در دو مفهوم با مصداق یکسان می‌توان در نظر گرفت:

۱. دختری یا کنیز بندری: در ادبیات فارسی به کسانی بندری گفته می‌شود که در سواحل دریاها و بنادر زندگی می‌کنند؛ چه اینکه وی ساکن جزایر موجود در آب‌های شمال آفریقا، مانند سقوطرا بوده و چه در مناطق بندری دیگر، در شمال آفریقا می‌زیسته است، تعبیر مَرسِیه یا دختر بندری بر وی درست است.

۲. دختری از اهالی مَرسِی: که در مجاور نوبه در قاره آفریقا قرار دارد و واژه آن در نسخه اصلی، مَرسِیه بوده و به علت نبودن نقطه در رسم الخط، تصحیف شده و مَرسِیه و یا مَریسه نگاشته شده است؛ زیرا بر اساس قواعد ادبیات عرب نمی‌توان برای انتساب فردی به مَرسِیه یا مَریسه، از همان واژه استفاده کرد و برای این انتساب، نیاز به «یای نسبت» برای مکان و «تای تأنیث»

برای جنسیت است. بنابراین، همه واژه‌هایی که به شکل دو واژه بالا است، به لحاظ تخصصی، از موضوع خارج می‌شوند.

بنابراین، مطرح شده در مقاله، مریس، نوبه و اقصی المغرب و نیز حبشه که همگی در یک محدوده هستند، محل فروش بانو قبل از ورود به مدینه بوده‌اند و به ملیت ایشان ربطی ندارد و احتمال معنای بندری برای این بانو هم خالی از اشکال است.

نتیجه‌گیری

مسئله ملیت مادر امام رضا علیه السلام، از جمله مباحثی است که به طور معمول در حاشیه زندگی‌نامه امام علیه السلام مطرح شده و تاکنون به عنوان بحث مستقل پژوهشی بررسی نشده است. این مسئله، حتی در آثاری که موضوع آنها، مادر امام علیه السلام است، نیز به طور جدی پژوهیده نشده و غالباً نویسندگان به مشهورات بسنده کرده‌اند. دستاورد پژوهشی مقاله حاضر این است که در کنار احتمالات موجود، می‌توان فرضیه‌ای جدید را با توجه به عناصر مفهومی بیان شده در روایات و انطباق برخی از گزارش‌های تاریخی با روایات مطرح کرد. فرضیه یونانی‌تبار بودن این بانو در برابر احتمالات دیگری، مانند آفریقایی بودن اعم از حبشی، سودانی، نوبی و الجزایری یا فرانسوی و یا از اهالی مرسی اندلس بودن و حتی فرضیه بسیار ضعیف ایرانی یا سندی بودن وی قرار می‌گیرد. در نوشتار حاضر، افزون بر بررسی احتمالات دیگر، به بیان دلایل، شواهد و مؤیدات با به کارگیری مستندات نقلی و استدلال‌های عقلی پرداخته شده است. در مجموع، پنج دلیل و مؤید برای این ادعا بیان شد که عبارت است از: ۱. لقب شقراء، صفراء و صقرا یا صقراء (که با یکدیگر هم‌پوشی داشته و دلالت بر روشنی پوست بانو دارند)؛ ۲. تعجب اصحاب امام کاظم علیه السلام از خرید کنیز که نشانگر متفاوت بودن وی از دیگران است؛ ۳. سنت بقط در نوبه و ارسال سالیانه کنیزان؛ ۴. ماجرای هجرت یکپارچه یونانیان به سقوطاً؛ ۵. مرسیه در روایات می‌تواند به معنای دختری باشد که از شهری بندری خریداری شده است. همچنین اقصی المغرب و نوبیه، بر محل فروش کنیز ناظر است، نه ملیت و تبار وی. به هر حال، اثبات یونانی بودن مادر امام رضا علیه السلام در کنار ایرانی بودن مادر امام سجاد علیه السلام، رومی بودن مادر امام زمان علیه السلام و مغربی، اندلسی و مصری (آفریقایی) بودن بقیه مادران ائمه که کنیز بودند؛ گویای حقیقتی است که باید در فرصت دیگری به حکمت و پیامدهای آن پرداخت.

فهرست منابع

۱. آزادی، فیروز و سید اصغر، محمودآبادی (۱۳۹۰)، «زمینه‌های عرب شدن مصر در صدر اسلام (۲۱-۶۵ هجری)»، پژوهش‌های تاریخی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ش ۱۲.
۲. آشوب مازندرانی، ابن شهر (۱۳۷۶)، مناقب آل ابیطالب، تحقیق گروهی از اساتید نجف اشرف، نجف: الحیدریه.
۳. ابن اثیر (۱۳۹۹)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر.
۴. ابن خلدون (بی تا)، تاریخ ابن خلدون، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵. ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۸)، جمهرة اللغة، بیروت: دار العلم للملایین.
۶. ابن عبد الحکم (۱۴۱۵)، فتوح مصر و المغرب، بی جا: مکتبه الثقافة الدینه.
۷. بیهقی، علی بن زید (ابن فندق) (۱۳۶۱)، تاریخ بیهقی، تهران: کتابفروشی فروغی.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵)، لسان العرب، قم: نشر ادب حوزه.
۹. احمدی جلفایی، حمید (۱۳۸۷)، بانو تکتیم (نجمه خاتون)، قم: زائر (آستانه مقدسه).
۱۰. احمدی، محمد ابراهیم (۱۳۸۵)، «نجمه: مادر خورشید»، مجله علوم قرآن و حدیث، ش ۶۷.
۱۱. احمدی میانجی، علی (۱۳۶۹)، الاسیر، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۲. اشعری، سعد بن عبدالله (۱۳۶۰)، المقالات والفرق، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۳. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی (بی تا)، المسالك والممالك (اصطخری)، مصر: الهیئه العامه لقصور الثقافة.
۱۴. امامی خاتون آبادی، محمدرضا (۱۳۶۳)، جنات الخلود، قم: بی نا.
۱۵. امین، سید محسن (بی تا)، اعیان الشیعه، تحقیق حسن امین، بیروت: دار التعاریف.
۱۶. البار، محمد علی (بی تا)، امام علی رضا علیه السلام و رساله فی الطلب النبوی، بیروت: دار المناهل للطباعة و النشر و التوزیع.
۱۷. بخاری، ابو نصر (۱۴۱۳)، سراسلسله العلویه، تحقیق سید صادق بحر العلوم، قم: شریف رضی.
۱۸. بغدادی، ابن خشاب (۱۴۰۶)، تاریخ موالید الائمة، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
۱۹. بغدادی سُویدی، ابوالفوز محمد امین (بی تا)، سیائک الذهب فی معرفه قبایل العرب، بی جا: المکتبه العلمیه.
۲۰. بغدادی، صفی الدین عبد المؤمن بن عبد الحق (۱۴۱۲)، مرصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع، بیروت: دار الجبل.
۲۱. بنیاد معارف دایره المعارف اسلامی (۱۳۷۵)، دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد معارف دایره المعارف اسلامی.
۲۲. تاج السر عثمان (۲۰۰۳)، تاریخ النوبه القصدی والاجتماعی، سودان: دار عزه للنشر و التوزیع.
۲۳. جولیان، شارل اندری (۱۹۸۳)، تاریخ افریقا الشمالیه، ترجمه عربی محمد مزالی و البشیر بن سلامه، بی جا: دار المؤسسه للنشر.
۲۴. حسن شراب، محمد محمد (۱۴۱۱)، المعالم الأثریه فی السنه و السیره، بیروت: دار القلم.
۲۵. زبیدی، سیدمرتضی (۱۴۱۴)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دارالفکر.

۲۶. زوکلی، خیرالدین (۱۹۸۰)، الاعلام، بیروت: دارالعلم للملایین.
۲۷. حمیری، محمد بن عبد المنعم (۱۹۸۴)، الروض المعطار فی خبر الاقطار، بیروت: مکتبه لبنان.
۲۸. خورشیدی البری، عبدالله (۱۹۹۲)، القبائل العربیه فی مصر فی القرون الثلاثه الاولى الهجره، قاهره: هیئته المصریه العامه للکتاب.
۲۹. رضازاده شفق (۱۳۱۳)، «زیارت مشهد»، مجله مهر، سال دوم، ش ۷.
۳۰. زبیدی حنفی، محمد بن محمد (بی تا)، اتحاف الساده المتقین بشرح اسرار احیاء علوم الدین، مصر: خزانه السادات.
۳۱. زغلول، سعد (۱۹۸۵)، تاریخ المغرب العربی من الفتح حتی دول الاغالبه و الرستمیین والادارسه، قاهره: بی نا.
۳۲. ذهبی (۱۴۱۳)، سیر اعلام النبلا، تحقیق شعیب الانزوط، بیروت: مؤسسه الرساله.
۳۳. سیرافی، سلیمان تاجر (۱۳۸۱)، سلسله التواریخ یا اخبار الصين و الهند، تهران: انتشارات اساطیر.
۳۴. شافعی، محمد بن طلحه (۱۴۱۹)، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، بیروت: مؤسسه البلاغ.
۳۵. شامی، یوسف بن حاتم (۱۴۲۰)، الذکر النظیم فی مناقب الأئمه اللهامیم، قم: جامعه مدرسین.
۳۶. شبلنجی، مؤمن بن حسن (بی تا)، نور الابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار، قم: شریف رضی.
۳۷. شوقی، ابوخلیل (۱۴۲۵)، اطلس دول العالم الاسلامی، بیروت: دارالفکر.
۳۸. شیخ صدوق (۱۴۰۴)، عیون الاخبار الرضا، تحقیق شیخ حسین علمی، بیروت: مؤسسه اعلمی.
۳۹. صاحب بن عباد (۱۴۱۴)، المحيط فی اللغة، بیروت: عالم الکتاب.
۴۰. الصفری (۱۴۲۰)، الوافی فی الوفیات، تحقیق احمد الانزوط و مصطفی ترکی، بیروت: دار احیاء التراث.
۴۱. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۳)، دلائل الامامة، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه، قم: مؤسسه البعثة.
۴۲. _____ (۱۴۰۳)، تاریخ الطبری، تحقیق نخبة من العلماء الأجلاء، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۴۳. لوکاس، هنری استیون (۱۳۷۶)، تاریخ تمدن: از کهن ترین روزگار تا سده ما، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سخن.
۴۴. عاملی، سید جعفر مرتضی (۱۴۳۰)، الصحیح من سیره الإمام علی علیه السلام، بی جا: ولاء المنتظر عجل الله تعالی فرجه.
۴۵. عطاردی، عزیزالله (۱۴۰۶)، مسند الامام الرضا، مشهد: کنگره جهانی امام رضا (ع).
۴۶. _____ (بی تا)، اخبار و آثار حضرت امام رضا علیه السلام، ترجمه مسند الرضا علیه السلام، تهران: کتابخانه صدر.
۴۷. عطایی خراسانی، علی اصغر (۱۳۷۸)، زندگانی امام هشتم، علی بن موسی الرضا، مشهد: نشر شهداء الفضیله.
۴۸. علامه حلی (۱۴۱۷)، خلاصه الاقوال، تحقیق شیخ جواد قیومی، بی جا: مؤسسه نشر الفقاهة.
۴۹. علوی عمری، علی بن محمد (۱۴۰۹)، المجدی فی أنساب الطالبین، تحقیق: الدكتور أحمد المهدوی الدامغانی، إشراف الدكتور السيد محمود المرعشی، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی.
۵۰. غزالی، محمد (بی تا)، احیاء علوم الدین، بیروت: دارالکتب العربی.
۵۱. فاضل، جواد (۱۳۵۹)، معصوم نهم، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.
۵۲. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰)، کتاب العین، قم: نشر هجرت.
۵۳. قائمی، علی (۱۳۷۸)، در مکتب آل محمد امام علی بن موسی، تهران: امیری.

۵۴. قرمانی، ابن سنان (بی تا). *أخبار الدول و آثار الأول (تاریخ القرمانی)*، چاپ شده در حاشیه کامل فی تاریخ، بغداد: بی تا.
۵۵. قندوزی حنفی، سید سلیمان بن ابراهیم (۱۴۲۲)، *ینابیع الموده*، قم: دارالسوه.
۵۶. قهرمانی نژاد شائق، بهاء الدین (۱۳۹۰)، *حضرت نجمه و خیزران*، تهران: مشعر.
۵۷. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷)، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۵۸. گرینر، لسلی (بی تا)، *السّدّ العالی فوق النوبه*، ترجمه عربی حسین الحوت، مصر: دارالقومیه للطباعه و النشر.
۵۹. محقق، سید علی (۱۳۵۷)، *زندگانی پیشوای هشتم*، قم: نسل جوان.
۶۰. مختاری مازندرانی، محمدحسین و علی اصغر، مرادی (۱۳۷۷)، *فرهنگ اصطلاحات فقهی*، تهران: انجمن قلم ایران.
۶۱. مدیرشانه چی (۱۳۷۵)، *چهل حدیث حضرت رضا علیه السلام*، مشهد: آستان قدس رضوی.
۶۲. مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی (۱۴۰۹)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق اسعد داغر، قم: دارالهجرة.
۶۳. مقریزی، تقی الدین (۱۴۲۰)، *إمتاع الأسماع بما للنبی من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۶۴. مهدی پور، علی اکبر (۱۳۷۴)، *کریمه اهل البیت*، قم: حاذق.
۶۵. مهلبی، حسن بن احمد (۲۰۰۶)، *الکتاب العزیزی أو المسالك و الممالک*، تحقیق خلف سیر، التکونین، بیروت: بی تا.
۶۶. ناصری طاهری، عبدالله (۱۳۸۸)، *مقدمه ای بر تاریخ مغرب اسلامی*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۶۷. نصرالله، سعدون (۱۴۰۵)، *دوله المرابطین فی المغرب و الاندلس عهد یوسف بن تاشفین*، بیروت: دارالنهضة العربیه.
۶۸. هالت، پی. ام (۱۳۶۶)، *تاریخ سودان بعد از اسلام*، ترجمه محمدتقی اکبری، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی.
۶۹. یاقوت حموی، عبدالله (۱۹۹۵)، *معجم البلدان*، بیروت: دار صادر.
۷۰. یعقوبی، ابن واضح (بی تا)، *تاریخ الیعقوبی*، بیروت: دار صادر.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی